

بازدید شد
۱۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: تفسیر الخافیه فی بیان اصول العبادات
مؤلف: السيد محمود بن محمد باقر الحسینی الطراغی

شماره ثبت کتاب: ۸۷۶۲

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۰۵۸۵

۱۲۸۰۱۲

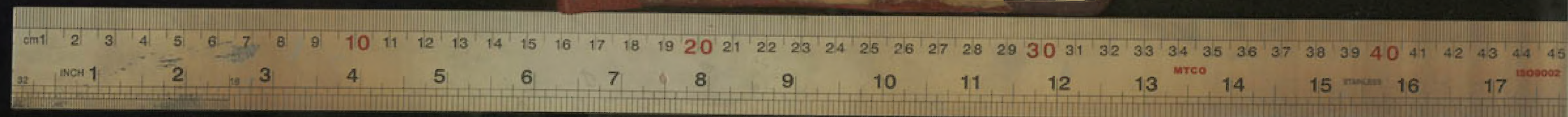
۹۳

تنبیه الفاضلین

تألیف محمد حسین طهرانی
مطبع سورن

۱-۵۸۵
۸۷۴۷۷

بازرسی شد
۱۶ - ۳۲



[illegible][illegible]

مقدمه کتاب در میان بعضی مطالب مربوطه عمیق

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

256



الاسكندرية



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فصل پنجم از باب دوم در بیان مفاهیم خاقانیه حضرت

[illegible]

فصل پنجم در بیان بعضی شبهات ملا خاں صدر و جواب آنها

[illegible]

فصل ششم در بیان بعضی شبهات

[illegible]

که بعضی از انصار میگویند که آنده و بیان جواب ازها

[illegible]

فصل ششم در بیان اقسام و احوال و احوال و احوال

[illegible]

که بعضی از بنابران کرده اند و بیا به جواب آنها

[illegible]



مقدمه کتاب در بیان اشعار حضرت امیرالمؤمنین علی

[illegible][illegible]

فصل اول از باب سوم در بیان معنای حلافت و امامت

[illegible]

[illegible][illegible]

و بعد از آن که در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
در مقام خود را که نام آنها افتاد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
بطلان خلاف عقاید گذشته لازم میاید که نام آنها افتاد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
اینها را در خطا و غلطی باشد و بالکلیه فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح که فرموده با خبر از سفر و غیره و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
عالمیه مباحه فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
ختم شده در راه رسیدن به حقیقت و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
المفکراته فیه تحقیق فیهها مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
غایب از حدیث در آن مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و بالکلیه و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
که فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح با قطع بعد از آنکه در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مضمون آن مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
در جهت دلالت معلوم که در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
طهران در مضمون و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
به کتاب مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
در حضرت خلیفه مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
نظر از امت ثابت است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
اصد و مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
شکلی در بندهاست و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است

باید که خاصه و خصوص قطع
مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
بطلان خلاف عقاید گذشته لازم میاید که نام آنها افتاد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
اینها را در خطا و غلطی باشد و بالکلیه فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح که فرموده با خبر از سفر و غیره و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
عالمیه مباحه فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
ختم شده در راه رسیدن به حقیقت و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
المفکراته فیه تحقیق فیهها مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
غایب از حدیث در آن مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و بالکلیه و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
که فاسد است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح با قطع بعد از آنکه در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مضمون آن مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
در جهت دلالت معلوم که در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
طهران در مضمون و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
به کتاب مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
در حضرت خلیفه مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
نظر از امت ثابت است و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
اصد و مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
شکلی در بندهاست و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
مباح و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است
و در کتاب بیان آنکه در حق تعالی است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

مقدّم شهاب جوامع در بیان نسب سید خندان و ولد و نوشتها که حضرت ابی محمد حسن علی الهادی علیه السلام

[illegible]

فصل اول در باب چهارم در بیان اولی مرتبه از اخبار و معانی حضرت امام محمد باقر علیه السلام

[illegible]

فصل دوم از باب چهارم در بیان بعضی معجزات
که گفت از برای هر کسی بخواند روزی از عظم کعبه گفت از برای حضرت حسن عبا انور صبا گفت هر که
حضرت جواد را در داد خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
در عالم شایسته خلد و عطا و فریاد اولاد و کور و مستور کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه
گذشتیم در خانه مغول را در از آنکه بود که حضرت با و فرمودند بر او که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
تو را در اولاد و کور و مستور کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
بر آنکه خدمت حضرت جواد را در داد خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
با و فرمودند بر او که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
از حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
حضرت و نه که در آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
مخبر بودم حضرت فرمودند از آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
و بر که بر او در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
و از برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
بر او در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
از حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
بقیه ایست که بخواند روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
قصایع که در آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
که از با سفیان را در خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
حضرت فرمودند بر او که بخواند روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
که حضرت از برای آنکه بخواند روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
عظم کعبه را در داد خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
حسن عظم کعبه را در داد خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
که تقاضا کند از برای خدمت حضرت عیسی انور صبا گفت هر که عظم کعبه را در داد خدمت حضرت جواد انور صبا گفت
ای سفیان که در آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
فرمود از آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز
که در آنکه در روزی از عظم کعبه که در است برای هر کس که بخواند روزی از عظم کعبه و در روز

[illegible]

فصل پنجم در بیان بعضی معجزات و نصایح

[illegible]

حضرت ابی بکر صدیق رضی اللہ عنہ

[illegible]



[illegible][illegible]

وحد اول از باب خاص در بیان اوله از نبات که گفته شد تا من الی علیهم السلام

[illegible]

مجلس اولی عامی در ذکر بعضی از حضرت عباس علیه السلام

[illegible]

[illegible][illegible]

فقد حامی از جانب حامی در ذکر مختصر در کیفیت

[illegible]

خروج حضرت خالص از عبا علم السلام در مدینه طیبه و ذکر تهنات و کسور

[illegible]

نصیر خاں جس ازواج خاصہ میں اور بیباں شہادت

[illegible]

حضرت خاقانی راجی علیہ السلام

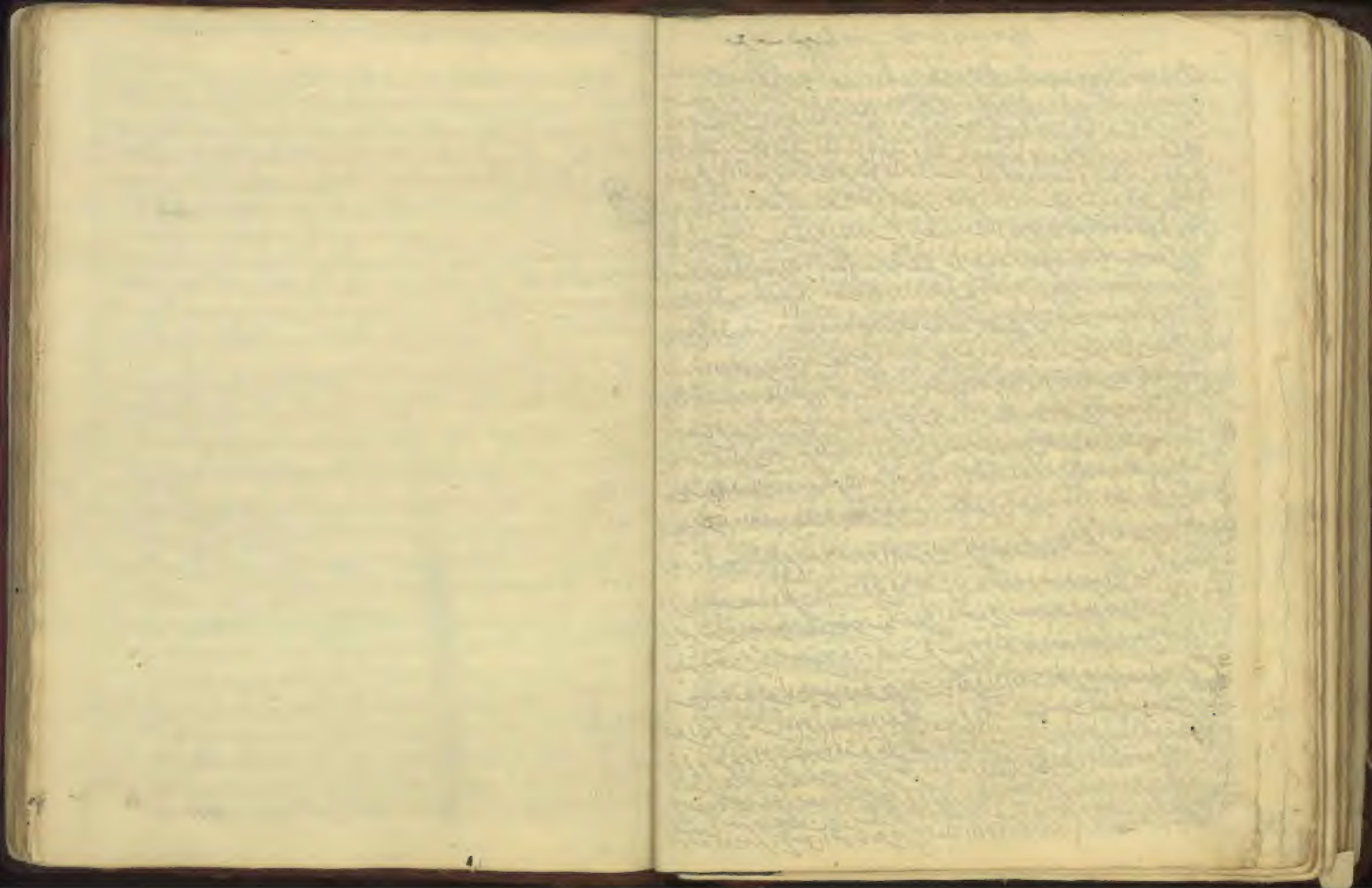
[illegible]

فصل خامس از باب خامس در بیان کیفیت تجارت و فوائد آنست

[illegible]

و اوقاسه زیارت حضرت عباس علیه السلام و فریب کریمه حضرت

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

فصل اول از بیان مبدء و در بیان اولیای برائت کلام حضرت مهدی سجاد علیه السلام

[illegible]

فصل سوم از باب مقدم در ذکر مختصرات حضرت سید سجاد سلام الله علیه

[illegible]

وعدت ان الله - نعم و ذكر عجزته معبره سجد سجده الحمد لله

[illegible]

مقدمه از باب ہفتم در بیان نسب شریف و تاریخ تولد و وفات حضرت باقر علیہ السلام

[illegible]

فصل اولی از باب مقدمه و بیان دلالت بر اثبات حقیقت حضرت باقر علیه السلام

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

10

مدرسه علمیه از جانب نام در بیان معجزات حضرت ابد ابراهیم و حضرت محمد (ص)

[illegible]

12

مقدمه کتاب و هم در بیان نسبت توفیق الهی به تدبیر انسانی

[illegible]

نصرت اولی از باب دهم در بیان اوله بر شتاب خلافت حضرت امام حسن علی

[illegible]

فصل اول از باب دهم در بیان اراده بر زنی است ملاحظه حضرت ابوالحسن علیه السلام

[illegible]

عیسی موسی یاسر ای خضر از رخ خورشید در آن شب که خبر رسید غریب و غریب از آنات پیر فرستاد مرا آوردند و
 قدحی نمودند و بقرای آوردند و عیسی که بد عیسی حال مسکون و قصه خود را می گفت و عیسی که
 گفت که حضرت که برساند مسکون کاغذ و کبریا و قدح و در وقت قصه خود را از رخ خورشید
 و چون کاغذ او رسید عیسی که بد آنکه حور و طاهره بگویند که قصه خود را از رخ خورشید و از رخ خورشید
 و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 حور و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 گفت که حضرت که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 یا خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 معجز و حضرت که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 رضا سفیر که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 عیدیه عیسی که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 شب فرورد کاغذ نوشت و چون رفت بدنه در خانه که چشمه و نایب بود و رفت کاغذ بهر خادم سپرد
 و بد حضرت که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 بکشت ای خادم خورشید که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 کردم باین رسول که چشمه و نایب شد باین قسم که کاغذ میفرماید فرمود نزد بیک
 نزد بیک رفت و دست مبارک او در دست بیک چشمه و نایب شد باین قسم که کاغذ میفرماید فرمود نزد بیک
 او در آن سویدم و باین او در دست و بیک چشمه و نایب شد باین قسم که کاغذ میفرماید فرمود نزد بیک
 باین از نفس میخیزد از نفس میخیزد از نفس میخیزد از نفس میخیزد از نفس میخیزد از نفس میخیزد
 از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 و حضرت که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 که حضرت که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 میفرماید که عیسی که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 منکر فضل ای بیک چشمه و نایب شد باین قسم که کاغذ میفرماید فرمود نزد بیک
 رسول که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 بعد از آنکه عیسی که گفت از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 خبر از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید
 از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید و از رخ خورشید

[illegible]

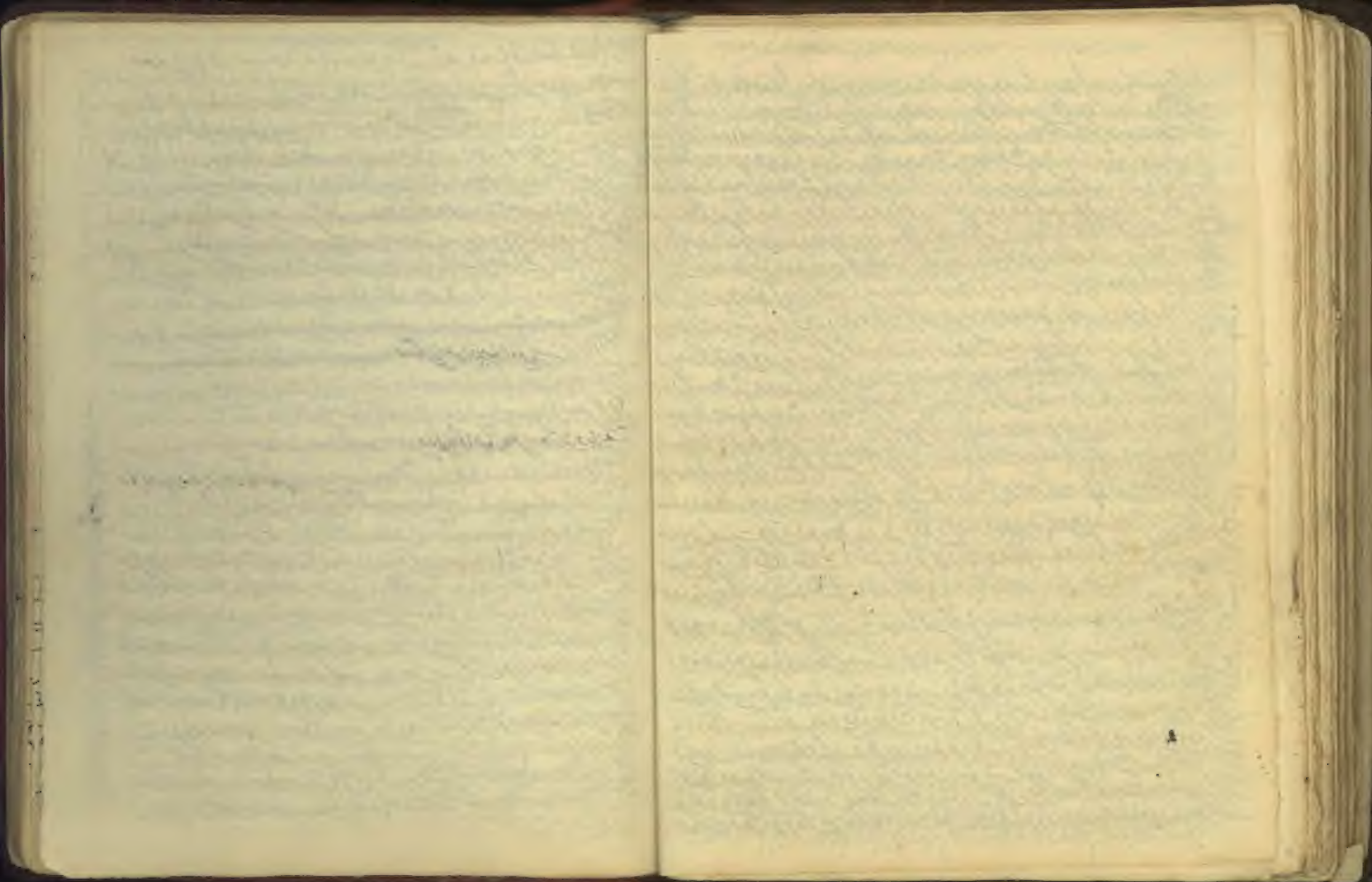
مقدمه باب ۱۰۰ از فقه امام در بیان ۵۰ شرطی که مختص ۵۰ درجه است

[illegible]

معدن اول الزئبق هم در میان اقله برایشان است و امت حضرت با مر علیهم السلام

[illegible]

[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

فصل خامس از کتاب - چهاردهم در بیان غیبت امام در هر عصر حاکم دنیا و حدیث از انبیاء

نکند و نفی هر چه می آید که محموله در اوقات معلوم شد و وجود را نام لطف باشد یا نیست
وجود او باعث لطافت خلقی و از منزه او را در دو امر محض حق سبحانه و قدر کفایت او می باشد و در
حد و بند لطافت بینا گان خود و در برابر آنها که کفایت خود کس طریقت نیست و در جمیع چیزها و وجود را نام بر آن
مترتب می آید این امر و عدم او باعث عدم این امر است و از حد خود در دو امر محض حق سبحانه و قدر کفایت او می باشد
می آید این امر که در حد و بند نام و آنچه عقل حکم میکند بزرگ این امر حد و بند نام می آید از حد و بند
نقصی عرض که مستند به این امر از طرف آخر و مختلف است با عرض که حصول عرض و آن عدم حصول عرض
که مستند به این وجود ناموری و مختلف این امر مستند به قیاس نیست و عدم لطافت و مخالفت و معاندت
خلق نسبت به نام موجب عدم جعل حد و بند نام را می باشد که از این جهت است که تمام آنها ایضا لطف
می آید باین معنی که حد و بند باعث قرب کفایت حق می باشد می آید نسبت به بطیعی و عدم جعل باعث
قرب می آید و چون قرب کفایت حق می باشد مطلوب حضرت حق می باشد می آید لهذا تقبل احکام موده و چنانچه
آنکه نقصی عرض مستند بخبر و نباشد و اما لطافت و مخالفت خلق در برابر حق حد و بند دارد و مخالفت
انها موجب عدم جعل احکام نیست لهذا بعضی از اینها و حد و بند می شود و در حد و بند که حد و بند
او را می کند و در حد و بند این امور که جعل شد یا نام و یا احکام یا این با عدم از منزه خلق می باشد
که عرضی که قرب خلق مطلوب حق می باشد و این امور باعث بر قرب می باشد پس در حد و بند که حد و بند
می آید و خلق حد و بند می کنند و نکته این امر می آید که در حد و بند که در حد و بند می آید پس آنکه هر که
بودند بلکه بگویند لخلق حق هر چه بود البته نیاید عبادت که مستند است بر حق و واضح است که حد و بند
وجود مبارک را نام زمانه حضرت حق است پس معنی لایزال حد و بند با هم فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند
سابقه هم و لایزال است و توهم از این جهت که بسیار سابقه مدت قبله بود و جهت این وجود
سابق مدت که می آید می آید که عقلی و خیر و نقصی اینها در حد و بند می آید پس توهم که حد و بند
از جهت دیگر در این مقام هم حد و بند می آید هم حد و بند می آید وجود نام در صورت غیبت و عدم
او در امور در حد و بند می آید و توهم از این جهت که حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند
هم از این جهت که حد و بند می آید از منزه او را در حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند
شیر یا نام می باشد فعل کلام در حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند می آید
لحا از این جهت که حد و بند می آید و با این جهت که حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند
با وجود مصلحت می آید در حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند می آید
و اما حد و بند تا نباشد که خلاف این است پس مستند به این مدت در حد و بند می آید پس فاعله عقلیه می باشد و در حد و بند

و بیایه آنجا که کنه است بر غایت حضرت و بیایه حلال است

[illegible]

فصل حاشی در بیان عیب کج و نهنگی در کتب سابق و حواله به
و در خط نکرده تا در حال بعضی علمای که درین طغیانی در این مقام عاید شده اند در علوم کسبه شیخ ابوالحسن
در شهر اود است که از اینک عیب غیبی که حضرت خوف از سلاطین عصر خود می باشد بخوارنیکه فانی
با امت حضرت میگویند و این خوف بلکه است از این از بر این باورم که این نوعی بعید از غایت از این
انها بنوعی حواله بر این اود که منع صغر می باشد که از بدیه خوف ابا و اکرام حضرت یحیی از جهت کبر و عظمت
معلوم که سلاطین زمانه آنها متعرق حلال می نمودند از الله بعد از آنکه بر آنها معلوم می شد که جلالت
از خلق با امت آنها فانی و جوی با آنها می کند در این حال سلاطین عصر آنها از جهت ترس از کرام
سلطنت از ترس از این از اینها بود در مقام قدرت آنها می باشد و ولی این وجود مبارک سلاطین عصر او را در
احد در مقام قدرت او را در اینها می گوید که بعد از آنکه معلوم می شد که بعد از آنکه در برابر کبر حضرت ابراهیم
از طرف خلیفه عباسی بنی هاشم که حضرت و کینه نامر از حضرت را با صفا از اینک جالبه باشد عیب
و گذر از سلاطین بعد از آنها در قدرت ساقی معلوم شد که از سلاطین عصر از اینها نامور بقیت بود و
در یک جزو از اینها و در جزو دیگر از اینها نامور می شد بدعوت از ظهور او خود در صورتیکه در حق
نسبت با اینها مختلف بود و اینها متعدد بطریق اولی مختلف می شود و فاسد وقت
است که سوم اینکه از غایت حضرت از جهت خوف از سلاطین می باشد این خوف می باشد
با و علی هذا باید می گفت که حضرت ظاهر شود از اینک اود که گفت که حضرت علیه غایت
خوف می باشد معالی کبریا و دنیا و اینها که اینها ساقی یعنی با حق و اینها سابقه که علت
غایت از اینها از خوف نبوت این علت زمانه ظهور او را می بیند و این است که خوف معارضه سلاطین
با حضرت در همه از اینک می باشد و بدین دلیل میگویم ظهور حضرت ظاهر از اینک در بعضی از او را می بیند
در زمانه می باشد که علت آن غایت معینه از جهت حضرت موجود شود و این علت می باشد
موجود و نکات از اینها چهارم اینکه علت غایت حضرت از خوف می باشد این علت نسبت با عدد و
و فانی از این حضرت موجود غایت حضرت می باشد و آن نسبت با این علت که حضرت می باشد این
را می بیند از پس باید می بیند که حضرت ترس و حضور او را می بیند و اینها در اینک می بیند که نام
خلق هر چه می بیند این امر از جهت اینها محقق می شود و اینک اود که در این معلوم شد که اینها علت کمال
ترس و حضور او را در او را در این فیض خود می باشد غایت از اینها نامور با فانی می باشد از
جهت بعضی معالی که اینک از اینها معلوم شد که جلالت ترس و حضور او را در اینک می بیند که
و دنیا بر این کمال او را با معالی کماله نوعی می باشد و نوعی خلق این قابلیت را در او می بیند

[illegible]

[illegible]

و بیان در اینجا حکایت مدعی سفارت بوردند و معلوم شد کذب است از اینها
که اگر این سفارتی نیست این شخص معقول موجب تذکره و تنبیح می باشد و از جهت فاعل هم این عمل را خدا در طاعت
می باشد که خداوند و قائل است این کتاب و فایده بر دین حضرت حسن بن علی علیه السلام است و بعد از آن
که شخص را از بدین عمل باز دارد و خود گنایا بود و این شخص از این عیب که در جوارح او بود که این عمل را از بر او
تذکره و تنبیح می باشد از بر او خدا و از بر او تر که خیر و نیکی از این شخص مدعی سفارت و یابنه از این
بدلی که می باشد و این شخص با بر او خیر خدا را از این شخص با علی علیه السلام و نیکی از این شخص
از ظاهر و غیر این معانی بلکه در این از موافق زبانی و عملی که می باشد و یابنه از این شخص
که از جمع هر دو معنی می باشد و از این معنی که از این شخص با علی علیه السلام و یابنه از این شخص
که از او در عار و کثرت کرد از حضرت امام زمان و بعد از او کشید بان و مراتب و مقامات را که در عین مورد
و قصه او و توبه و نیکی از این شخص با علی علیه السلام و یابنه از این شخص با علی علیه السلام
و در کار او و فکر و بیان این که از این شخص و وجه بود و نزد این با اقسام حسن بن روح قدس
و این شخص نیز از او این شخص را موجه نمود و نزد این نظام و بعد از اظهار بعضی کلمات عقاید که غیر مورد تیر
بسیار و نسبت میدهد از اینها که اقسام و چون این امر از این شخص معلوم شد از اینها
این مطالب را و نه فرمودند نیز که نظام را از متابعت این شخص و در مورد بعضی از او و نیز نظام
برند و کشند از این شخص و اینها که از این بر متابعت او و این شخص نیز نظام می گفت حق است
شعرا با اقسام از این که هر چه مأمور بودیم بکنای مطالب را و اظهار کردیم مطالب را و این مطالب خیر عظیم
که محمد بن محمد از بهار الدین که در این معنی و خیر مطالب را و نیز نیز نظام بر اینها
و این مطالب نیز عظیم است با اقسام نیز توفیق نیز نظام بعضی از او و بر این که از او و از اینها
چون این امر با این شخص و این که بسیار کرد و گفت از بر او این قول این شخص عظیم طاهر و باطن می باشد و آن
این که بعضی عینا در این می باشد و مفاد قولی که می باشد از این که خداوند او را در این عظیم
کرد است و در عینا در این خود را دانستم و صورت خود را کار می باید و نیز نظام می گفت که گمانی از این
و نقل کتاب از دختر ابی جعفر محمد بن عثمان که می باشد با نام کلثوم و می باشد که در این عظیم
گفت که هر چه وارد شدیم بر او از ابی جعفر بن نظام پس او را استغفار کرد و تعظیم نمود و بخیر از این تعظیم
و از قدر با کار او پس خود را در مقام اظهار بر او نمود و گفت با وجهی از این تعظیم که می باشد از این تعظیم
با جعفر محمد بن عثمان نیز با ابی جعفر و در این تعظیم که می باشد از این تعظیم که می باشد از این تعظیم
گفت از او که گفت که بنویسم و در می بینم که اگر افتاد که عفا کند در این کلثوم می کند با و قول را

مجلس ششم از ماه چهارم در روز سه شنبه رکعت اول

[illegible]

و ذکر بعض از معجزات حماد و از آنکه در

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

وبیہ ۵ عدد نم ظہور حضرت و بیہ ۵ احوال و بیہ ۵ لغت

[illegible]

خاتمہ این باب جس قدر یہاں (نہایت رجعت و کثرت) ۵۱

[illegible]

خاتمه کتاب در بیان اشبات معارف و کیفیت (۵)

[illegible]

[illegible][illegible]

خاتمه رساله در بیا ۵ معارف و بیا ۵ عالم سرزخ می باشد

[illegible][illegible]

حاجتمیرزا سید محمد در بیان معارف و قیامت

[illegible]

کتاب حضرت آدم و نوح علیهما السلام

اور مور متعلقہ اقبالیات میں

[illegible]

الجهل و له شبه تمام شد کلام در باب معاد و امور متعلقه بای و فاعله شروع میشود در بیان مختصر از علم
 متدبیر از حلقه فیقول بعینه و توفیق چون در بیان سابق در باب معاد که اینان حرکت میابد
 از هر چه و یک مرتبه از او و سایر حیوانات باشد که عبادت از بند و درین حواله او باشد و هر چه
 که باشد از حیوانات او و سایر حیوانات باشد که عبادت از بند و درین حواله او باشد و هر چه
 میداریم که در این نفس باطنی از هر چه باشد که عبادت از بند و درین حواله او باشد و هر چه
 شد علم او و خود و از هر چه بود و عقول و نفوس فاعله و عبادت از بند و درین حواله او باشد و هر چه
 قسم از علم نفس را حکمت نظر مینماید و خود که علم او با امور که در تحت قوه و اختیار او میباشد شد علم او
 با علم و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 علمیه مینماید و این علم و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 میباشد و این علم و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 مینماید و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 میباشد که این امور بخار او و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 نفس میباشد که بوجه سهولت حدود از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 نفس باطنی هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 قولند از حلقه فاعله و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و معاش او میباشد و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 امر را بد که چاره از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 طبع و کسب خلق طبع است که از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 باشد که نفس فاعله بر این دنیا حکمت در این حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 زیرا که بوجه سهولت نفس از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بود از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و هر از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و هر از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بر این و نفوس شریک و هر از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 که از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 ملوک و بانی و متعلق خلق میگردد بر این افراد افراد و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 الدنیا وجه قدر خوب سلفت تا تو از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بر این و هر از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 است که بانی از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 اهل خود را منع نماید از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت

استقل

باشد حاصل که نفوس اطهر است و فاعله از نفوس و ملکات بدیه و تحقیق ملکات بدیه و تحقیق ملکات بدیه
 اهل و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 در این و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 که از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 نفس از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بر معاد و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 میباشد و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 چون این را در هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 چهار قوه میباشد که قوه عقیده و قوه شهویه و قوه غضبیه و قوه غلبه و قوه غلبه و قوه غلبه
 از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 کار از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بر این و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 دفع مضرت و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 فاعله از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 چون حکم حلاله از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بانی امور و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 در غلبه و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 جز به بانی از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 است که از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 شهویه و از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 بقا و متوقفا از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت
 فعلیه از هر چه از هر چه و درین حواله او و درین قسم از علم نفس را حکمت

[illegible][illegible]

عائمه رساله در بيان محبت

[illegible]

در علم توحید و اخلاق مبارک

[illegible]

خاتمه رساله در ماه محرم

[illegible]

رو علم تهذيب احوال ما سید

[illegible]

حاشیه رساله در بیان مختصر

[illegible]

اربع علم تہذیب و تمدن مبارک

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

از علم توحید و اخلاق میا ۵

[illegible]

و خدا این صفت که اصلاح میاید مردم بعد از از معالیه صفات و فضائل ملکات میاید و عفت
شرافت نفس و طهارت در آفتاب و باین نسبت نور بسیار و فضل بسیار دارد و در اخلاق
و اخبار و عبادت که سید و سر عالم علیهم السلام فرموده اند که فاضل ترین صفات اصلاحی که میاید
مردمان میاید صفت سیزدهم از صفات و ذلله شایسته است که در این عبارت میاید از لفظ
اینکه ذلله بلد یا صفت که تعلقه کسی میاید از بعد از او میاید و با آن ساز و سر و نیز میاید
و نسبت به این غایت عداوت و خد میاید و با آن ساز که از جوهر متواضع و قدرا هر شود
و این صفت بسیار بد و غایب است و بجهت و از اخبار ثابت است که میاید که
دیگر بر السید طیفه که از قاضی میاید از دنیا میاید و در خود او باقی نماند و در دیگر را در
شایسته کند و حضرت را جعفر صادق علیهم السلام فرموده که شایسته است که بر از خود را که از اخبار
که خدا بر او وعده میکند و این بلیه را بقول میاید صفت چهاردهم از صفات و ذلله حرا و
جدالی و خفا صفت که در او و خدا میاید از اعتراضی که در برخی غر و اظهار نفس و
غلطی در لفظ یا در معنی بقصد نیست که در او ثابت رسانیده است و اظهار سیر و
و فطانت خود بد و با عفت و نیر و فائز او در خصوصیت نوع است از جدالی و جدالی و
لجایی که در برخی است بجهت سید عالم که مقصود دیگر نام او و خدا که از اخلاق مذمومه و صفات
و ذلله است خواه در سائر عالم یا غیر اینها خواه از اعتراض حق یا با ظاهر ملک که متعلق به ملک و ذلله
و غرض و قصد نهید با فحش نیست حق بجهت که در این صورت ضرر ندارد و از امر او و خدا
نگوید بلکه از حق و هدایت نماند و علم است که است که ترا ضایقه نباید از آنکه مطلب حق از جانب
غیر او ظاهر شود و علم است که جمیع اینها که اگر کسی حق بر زبان اظهار نماید و خوشی اید و خوشی
آنچه تو میگوئی هیچ با حق و از نظر بطری خدا بر خصم تمام نفی و خد کلام در اظهار سازی و این صفت
مذمومه بگفت مجادل که در او و غایب است که بر خصم خواهی و خواه باطل قوه دیگر و با برید
که صاحب آن شد که در آن متعلق از بعد میاید که با هر کسی در افتد همیشه در به است که
از کبر شود و در او دخل و تصرف کند و از آن لذت نماند خصوصاً در جمعی که بعضی ضعیف
باشند و چون خلق صحبت در حلقه دارند و صاحب از زبان سبایش کنند و گویند خدا
حرا و جدالتی نیست و کبر او را در علم و قدرت و باین سبب میاید و غایت از آنکه این
خاسته شد در باطن او جبار دارد و کبر و خصوصیت که لجای که در کلام است از جهل است و غلبه
و مقصود از خود و این صفت خدا و حرا و مذموم و بد و غایب است که است و است و در حق
و مصدر انواع و کج و محض است حضرت علیهم السلام فرموده که هر که از جهل سبب و در دنیا ملک را
موقعه کرد و آخر کلامش این بود که زنها را حق از کجای و نسبت که از کبر حرا که آن صفت

اد میاید از هر و غایت از تمام میکند و فرموده که دشمن ترین مردم در نزد خدا این کج و خصوصیت است
و حضرت را بعد از این علیهم السلام فرموده که هر که از کبر و جلال خصوصیت که از دنیا ملک را
بیار میکند برادر از آن و تعلق میاید و باید صفت سیزدهم از صفات و ذلله سخریه و سبزه از آن است و
عبارت از دنیا که در آن کفایت مردم یا که در این صفت یا خصلت است بقول یا خصلت و یا با باد و یا
بکتابیه بر وجهی که بعد از آن کرد و با عفت این صفت بیست و یکم و حقیر سترده
است و شخصی که سبزه از باد و ملود با آن که با عفت بر او مجرد قصد خندید و دینش از او در بعضی
از اهل دنیا با آن از راه علم در کثافات و دینیه است یا اخذ باره از فضول امور اعیان اعیان
شکر و شکر نیست که این علم است از آن و او باقی و صفت بیست و دوم از صفات و
این علم را از این و ایمان خبر از این نیست و مردم را از این نیست و از این و از این
از کبر خود و شکسته و در بد و مردمیت و ارمیت را کجا که پیشتر از این صفت خود را با
را خبر نموده که کلمات دروغ خند بر هم بندد که بوسیله آن نادر در خند و طبع است و باین
عالم که بصورت و است خود را عالم جدید را در آن که محله آن و خند بیش از این و دنیا و
خود را در بر این مردم میاید و میاید و عیب و عیب و نقصی است از تقلید میکند از صفات و
اخبار را صفاتی که است و از این میاید و هیچ شکی نیست که چیزی که حق بر اهل بسیار از این
است نیست هر و نام ارمیت از این و مجبور و در دنیا را با عفت و در الشی پیوسته و خوار و
نظر عقلا نیست و به اعتبار و در روز قیامت که قضا و انوار عذاب و مستوجب است و عفا
خدا نموده صفت سیزدهم از صفات و ذلله حرا و ذلله کون و شوخ نموده است و از این
و مذموم و در شریعت مقدسه منع شده است بجهت با عفت سبک و و قار و موجب سقوط حق
و حصول خوار میاید و در این را میاید و از آخرت غفلت میاید و در دین با آنکه مورد عدا
و دشمنی باشد از این و مجمل ساختن مردم را که در دنیا میاید که گفته اند که بسیار باز که کجای
میاید و از این جهت است که گفته اند با مردم صاحبش است شوخ میاید که کینه تر از این میاید
و با مردم هم و است نیز شوخ میاید که صفت نوزدهم است ساقط میاید و بتوجه نیست
میاید و سخن از آنست میاید و دیگر گفته که شوخ آید و در این سبب از این عدا میاید
و بعضی گفته اند که هر چه از این عدا و شوخ میاید و دشمن شوخ است و از این سبب شوخ میاید
دنا تر از این خند سبب آید و از این خند میاید و خند از این میاید و در قار را میاید و نام

[illegible][illegible]

غیا محبوب و علیای مرغوب و باعث حصول محبت و موجب طهر و الفت و فی خصوص اینگاه در غایت
 و از حدیث در مدح آن کس که صفات محمدی را صفات زوایه جنت در روحش گشاید و آن را در حلقه گشاید
 بلکه قریب آن گشاید و آن صفات را که از سایر احوال و در نظر آید و توقع و اعتبار یکسان است و آن
 و باعث دلگشایی و ملائمت و کسب و یگانگی و در نزد خلق خدا و باعث نیاید
 میباید و آثار در خدمت این صفت بسیار و از اخبار در مدح آن بسیار و این صفت را خداوند
 اما بقدری که کذب الهی را در حق تعالی بنظر آید و این صفت در روح افترا از فرستند که
 ندانند و حاضر بیخبر و این صفت را که فرمود که هرگاه مؤمنند و عذر شرعی در روح بگویند و عذر
 او لغت میکنند و از دل لعنت و کذب می شود و می رود تا بعرض میرسد و خدا را بکار
 در روح گشاید و عذر را بر او میگوید که آسان ترین آنها را تا با او که با او خود کرد و با او و نیز
 بر او را در میان آن که در این بر آنست بلکه سخن در روح گوید تا حاضر آن را بکنند و این را در



در این کتاب

